

نسبیت مفهومی تروریسم از نگاه فقه

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۱۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۷/۴

حسن عالی پور*

چکیده

بررسی برون‌فقهی، نشان می‌دهد تروریسم اسلامی، عنوانی است که بر پایه دو رویکرد، برجسته و جهان‌گیر شده است. یکم اینکه، تروریسم بر پایه باور برخی مسلمانان و شیوه برداشت آنها از دستوره‌های اسلامی، استوار است. دوم اینکه، کشورهای باختری، عنوان تروریسم اسلامی را همچون انگ بر پیشانی برخی مسلمانان چسبانده‌اند. اینان، تروریسم را به ظاهر تهدیدی بر ضد امنیت و مردم‌سالاری می‌نامند، اما به واقع آن را افزاری برای پیشوایی و جهت‌دهی در جهان قرار می‌دهند. بررسی درون‌فقهی نیز بیانگر آن است که اقدام‌های تروریستی، رفتار سرزنش‌آمیز و مجرمانه است؛ چرا که آنچه در جهاد، برجسته است، جنگ رویارو و پاس‌داشتن مقرره‌های مرتبط با آن است نه کشتن کسان بیگناه یا از میان بردن دارایی‌ها، به طور غافلگیرانه. با این حال، در فقه عنوان روشنی برای دربرگرفتن اقدام تروریستی نیست؛ هرچند این عنوان بر پایه گونه و پیامد رفتار، بیشتر با محاربه و بغی، همسان دانسته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: تروریسم، اقدام تروریستی، فقه (شیعه و سنی)، محاربه، بغی

* استادیار دانشگاه شهرکرد

مقدمه

تروریسم در ساختار مفهومی کنونی، اندیشه‌ای دوگانه است. گاه برخی گروه‌ها و کسان بر پایه اندیشه پیکار با دولت‌ها یا کسان زورگو و نادرست‌کار، به خشونت روی می‌آورند که تروریسم در اینجا همان پیکار در راه آزادی است. گاه دولت‌ها و کسانی که دارای قدرت‌اند، به بهانه تروریسم می‌کوشند هر بازدارنده یا دشمنی را از سر راه بردارند که این نیز سخت‌کوشی در راه امنیت است. در این میان تروریسم، تنها نوعی اندیشه است که در پیکره پدافند(دفاع) رخ نموده است. به سخن دیگر، تروریسم دو هم‌آورد دارد که هر دو بر این اندیشه‌اند که در حال دفاع از خود هستند و در پایان، روشن نیست کدامیک بر دیگری ستم روا داشته و کدامیک سزاوار دفاع از خویش است. پس در نگاه نخست، اگر بیرون از گزاره‌های کیفی به ریشه و پیشینه تروریسم بنگریم، خواهیم دانست که این پدیده، ریشه حقوقی ندارد و صرفاً انگاره‌ای است که برای یک طرف همچون باور و برای طرف دیگر، همچون شیوه‌ای برای انگ‌زدن به دیگری است. حقوق کیفری، هیچ‌یک از این دو را نمی‌پذیرد، ولی دانستن چستی تروریسم و ویژگی‌های حقوقی آن، وابسته است به دانستن اندیشه تروریسم که از یک سو، در پیکره باور مرتکب و از سوی دیگر، در جامه انگ از سوی سیاست‌گذار یا کیفردهنده، نمود می‌یابد.

هرچند کنش‌های تروریستی و گروه‌های تروریست که تا کنون شناسانده شده، فراوان است، ولی دگرگونی‌های تروریسم در پایان سده بیستم و آغاز سده بیست‌ویکم، از آن رو برجسته است که از سوی دولت‌های باختری با نام «تروریسم اسلامی» یاد شده است. آنچه «تروریسم اسلامی یا سبز» نامیده شده، پس از ناتوان‌شدن تروریسم سرخ در اروپا به کرسی نشسته است. هر دو گونه از تروریسم، در سایه اندیشه‌های آرمان‌گرایانه و خیرخواهانه قرار دارند؛ با این تفاوت که اگر در گذشته برخی به «پشتیبانی از تروریسم سرخ برخاستند و آن را همچون انقلابی بر ضد سرمایه‌داران و بی‌دردان پنداشتند» (Trotsky, 2004: 31)، تروریسم سبز در پی بزرگی انسان و نشان دادن دستورهای خداوندی به جای دستورهای انسان است و از این رو، ریشه‌های تنومندتری دارد.

بر پایه آنچه کشورهای باختری پیش کشیده‌اند، تروریسم اسلامی یا تروریسم جهادگرایان، گونه‌ای از تروریسم مذهبی است که از برخی برداشتها از دین اسلام بنیاد گرفته است. بر پایه گزارش رخدادهای تروریستی که در سال ۲۰۰۶ از سوی مرکز ملی ضد تروریسم ایالات متحده آماده شده، «اسلام‌گرایان تندرو، پاسخ‌دهی (مسئولیت) نزدیک به یک‌چهارم (۲۳ درصد در سال ۲۰۰۵ و ۱۹ درصد در سال ۲۰۰۶) رخدادهای تروریستی جهان را پذیرفته‌اند» (۲۰۰۷: 21) و شگفت آنکه، در این گزارش، این آمار به سنیان نسبت داده شده و شیعیان در این نمودار ۲ درصد از اقدام‌های تروریستی را انجام داده‌اند که یکی از برجسته‌ترین و آشکارترین اقدام‌های تروریستی که به مسلمانان (گروه القاعده که سنی مذهب‌اند و پاسخ‌دهی رخداد یازدهم سپتامبر را نیز پذیرفتند) نسبت داده شد، ربودن چهار هواپیمای مسافربری در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و از بین بردن ساختمان‌های سازمان تجارت جهانی در نیویورک است. این رخداد، «تروریسم اسلامی» را بیش از پیش به زبان انداخت و زمینه‌ساز سختگیری‌های گوناگون بر ضد مسلمانان و حتی دیگر شهروندان در سراسر جهان گردید. تروریسم اسلامی، واژه‌ای است که به خوبی پدیده تروریسم در معنای امروزی را به اندازه‌ای بسیار به باور مذهبی از یک سو و انگ‌زنی ابرقدرت‌ها از سوی دیگر، نزدیک ساخته است. به راستی، آنچه از آن به تروریسم اسلامی یاد می‌شود؛ عنوانی آمیخته از باور و انگ است که خود نشان می‌دهد، چیزی به نام تروریسم اسلامی، هم هست و هم نیست. در این پیکره، تروریسم از دریچه بیرونی فقه بررسی می‌شود و فقه در اینجا، به مثابه خاستگاهی است که جهادگرایی را در زبان مسلمانان و تروریسم را در زبان اندیشمندان باختری توجیه می‌کند. در اینجا، تروریسم جدا از چهره بد یا خوبش، در مقام پشتیبان جامعه اسلامی است. در عین حال، اگر تروریسم از نگاه درون‌فقهی و چارچوب احکامش سنجیده شود، رفتار یا رفتارهایی سرزنش‌پذیر و تهدیدی بر ضد جامعه اسلامی است. از این رو، بررسی درست تروریسم از نگاه فقهی، وابسته به این است که در آغاز آن را از نگاه برون‌فقهی و در دنباله، از دریچه درون‌فقهی بررسی کنیم.

الف. تروریسم چونان تکلیف

معمای پیچیده تروریسم را از این سخن ابومحاض، مسلمان تندروری فلسطینی می‌توان فهمید: «ما تروریست هستیم، آری ما تروریست هستیم؛ چون که تروریسم در باور و ایمان ماست» (Napoleoni, 2003: 3). نخستین برداشت از این گفته، این است که کیش یا مذهب، نیرومندترین ریشه تروریسم یا جهادگرایی است و خود پشوانه‌ای است که نتوان به آسانی مَهر بزه‌بودن بر آن زد و یا با شتاب، زبان نکوهش بدان گشود. سخن پیش‌گفته، هم نقش مذهب و باور در رخ‌دادن تروریسم را مطرح می‌کند و هم نقش انگ یا برجسیبی که دولت‌های باختری با نام تروریسم بر مسلمانان زده‌اند؛ یعنی برخی مسلمانان، دست‌یازی به خشونت را همچون تکلیف و در برابر، قدرت‌های جهانی نیز با انگشت بر روی همین باور، آن را برجسیبی بر رویکردهای دولت‌ها یا گروه‌های اسلامی می‌دانند. از این‌رو، در ادامه این جستار، در آغاز، تروریسم از دریچه باور و در دنباله، از دریچه انگ بررسی می‌گردد.

۱. تروریسم چون باور

چون انگشت اتهام رخدادهای تروریستی بر ضد کشورهای باختری بر مسلمانان نهاده شده، باید پیش از هر چیز، پیشینه تاریخی و دینی پدیده تروریسم را در نزد مسلمانان بررسی کرد. پیشینه هراس‌افکنی (تروریسم) را بسیار دراز می‌دانند و در فراز و فرود تاریخ، هرگاه فرمان‌روا یا کس نام‌آشنایی به دست دیگری کشته می‌شد، آن را ترور نام می‌نهادند. از این رهگذر می‌توان در سراسر تاریخ، از ترور کسان نامدار سخن گفت. شگفت آنکه، پیشینه ترور با آزادی، پیوند خورده و نخستین شاه‌کشی در بررسی‌های باستانی، «قتل هیپارخوس به دست هارمودیوس و آریستوگیتون در ۵۱۴ پیش از میلاد است که از آن به نخستین اقدام توطئه‌گران عاشق آزادی برای از میان بردن یکی از جباران معرفی می‌شود» (نویمان، ۱۳۷۳: ۳۵۹). البته، سخن از پیشینه تروریسم نیز همچون خود تروریسم، پیرو برداشت‌های افراد است. به همین دلیل، درباره گذشته تروریسم نیز هم‌نگاهی میان نویسندگان دیده نمی‌شود. برای نمونه، برخی تروریسم را بسیار پیش‌تر از فرمان‌روایی رومیان جسته و تروریسم مذهبی یا مقدس را

بایشینه‌ترین گونه تروریسم می‌دانند. جایی که « بخت‌النصر^۱، حاکم بابل به کشتار، زندانی کردن و دورنشینی (تبعید) یهودیان دستور داد. پایان داستان این تروریسم دنباله‌دار، گشودن بابل از سوی کوروش بزرگ در سده ششم پیش از میلاد و آزادسازی یهودیان بود» (Andrew, 2003: 10).

از ترور شاهان یا شاهزادگانی چون خسرو پرویز (پادشاهی از ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی) و بردیا (ترور در ۵۲۱ پیش از میلاد) گرفته تا پیشوایان دینی مانند عمر بن الخطاب (۶۴۴-۵۸۱ م)، عثمان بن عفان (۶۵۶-۵۷۹ م) و امام علی (ع) (۲۴ سال پیش از هجرت - ۴۰ ق برابر با ۶۶۱-۵۹۹ م)، همگی هرچند با تروریسم به معنای امروزی پیوند روشنی ندارند، ولی پرده از یک راستی برمی‌دارند و آن اینکه، ماندگاری هراس‌افکنی در تاریخ، بیشتر یا به انگیزه‌های کیشی و مذهبی بوده است یا به دلیل‌های سیاسی. از این رو، اگر در پی آن باشیم که در چه دورانی، این دو عامل یا یکی از آنها، به طور پیوسته و سازمان‌یافته، سبب بنیادگرفتن هراس‌افکنی گردید، نیمه دوم سده پنجم هجری، یعنی زمان فرمان‌روایی اسماعیلیان پیش کشیده می‌شود.

تا پیش از اسماعیلیه (هفت‌امامیان)، در ایران، خشونت بر ضد شاهان ستمکار یا کسان تبهکار، در اندیشه و مرام شهروندان ایرانی نبوده و ترورهای پراکنده، بیشتر برای به دست آوردن تاج و تخت یا پیکار نیروهای سیاسی با همدیگر بوده است. شیوه آشتی‌مدارانه ایرانیان با آموزه‌های زرتشت (۱۶۹۱-۱۷۶۸ پیش از میلاد) نیز بیگانه نبوده است؛ چه در بند ۱۸ از هات ۳۱ در گائها آمده است: «هیچ‌کس نباید به گفتار و فرمان شخص تبهکار و گمراه‌کننده گوش فرا دهد؛ چون که چنین کس، خانه و ده و شهر و کشور را به ویرانی و تباهی خواهد کشید. پس بر ماست که در برابر این گونه مردمان، با جنگ‌افزار پاکدامنی و پارسایی ایستادگی کنیم و آنان را از خود دور سازیم» (جنیدی، ۱۳۷۸: ۲۳۰).

اسماعیلیان را سبعیه، هفت‌امامیان، باطنیان، باطنیه، حشاشین، ملاحده و فداییان نیز نامیده‌اند. این نام‌ها از سوی دشمنان آنها ساخته شده و چون اسماعیلیه در پی پاکسازی دینی بودند، دشمنی دیگر کیش‌ها، به ویژه کیش‌های سنی را برمی‌انگیختند. چندانکه، محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ ق) درباره اسماعیلیه می‌گوید: «آنها معتقدند می‌توان مسلمین را نه از طریق جنگ

1. Nebuchadnezzar 11 (630-562 B.C)

رودررو، بلکه فقط به وسیله حيله و نيرنگ از پا دراورد. در غير اين صورت، مردم از پيوستن به آيين‌هاى ما ابا خواهند كرد. بهترين راه براى دستيابى به آنها قانع كردن آنان به پيوستن به احمقانه‌ترين فرقه‌ها مى باشد تا به هر نوع اعتقادى چنگ بزنند» (لويس، ۱۳۳۳: ۱۰۸).

اسماعيليه به رهبرى حسن صباح (۱۱۲۴-۱۰۳۴ م)، ايرانى ستيهنده و تازى‌ستيز، همچون ديگر فرقه‌هاى اسلامى، بر پايه برداشت‌هاى ويژه‌اى از دستورهاى اسلامى، به ويژه در شيوه جاىگزينى پيشوا در دين اسلام بنياد گرفت. بنا بر اين، پيش از پرداختن به پيشينه هراس افكنى در نزد اين گروه، بايد ديد در آموزه‌هاى اسلامى چه رويكردى نسبت به اندیشه‌هاى پشتيبان اقدام‌هاى تروريستى وجود دارد. پاسخ به اين پرسش در گرو بررسى دو آموزه فقهى است: يكى «جهاد» و ديگرى «قتل مه‌دورالدم» كه يكمى در همه حال و دومى در برخى موردها، واجب است.

جهاد بر دو گونه است: آغازگرانه (ابتدايى) كه واجب كفائى، و پدافندى (دفاعى) كه واجب عينى است. برجستگى اين دو، به دليل برون‌مرزى بودنشان است، وگرنه رسته ديگرى از جهاد كه جنبه داخلى دارد نيز در دستورهاى اسلامى ديده مى‌شود و آن جنگ با سرڪشان (جهاد با بُغات) است كه همچون جهاد آغازگرانه، واجب عينى است.^۱

واجب بودن جهاد در هر دو گونه نخست، زمينه دخالت مسلمانان را در رخداده‌هاى مربوط به پيكار با كافران و دشمنان، بر پايه تكليف شرعى فراهم مى‌سازد. در گونه سوم نيز پيكار دولت با شهروندان خويش كه بر ضدش شوريده‌اند، واجب دانسته شده كه با اندكى ريزيبنى مى‌توان فهميد اگر مسلمانان يا دولت مسلمان، به بهانه دستورات شرعى، پا را از دايره آنچه آهنگ راستين شارع است، فراتر نهند، به ترتيب، تروريسم بين‌المللى و تروريسم دولتى شكل مى‌گيرد. در دنباله، خواهيم ديد كه با دستاويز دستورهاى دين، چه اقدام‌هاى خودسرانه‌اى انجام شده و چه ترورهايى به فرجام رسيده است.

۱. در منابع فقهى اين سه جهاد را، جهاد اصغر مى‌گويند كه در برابر گونه چهارمى از جهاد به نام جهاد اكبر يا اعظم قرار دارد كه جهاد با نفس است و اين نيز بر همه مسلمانان واجب است. براى ديدن گونه‌هاى جهاد ر.ك (حر عاملى، بى تا: ۱۶)

جهاد با شهروندان سرکش (بغات) تنها به جنبش مسلحانه مسلمانان بر ضد پیشوای دادگر محدود نمی‌شود، بلکه برخی فقیهان، این گونه از جهاد را که جهاد داخلی هم نامیده می‌شود، به شکنندگان قانون نیز تسری می‌دهند که از جمله آنها «کسانی هستند که زکات نمی‌دهند و یا حرامی را حلال کنند یا حلال بیانگارند» (اشراق، ۱۳۶۰: ۲۶۸). از این رو، گستره این جهاد بسیار پوشیده است.

در قرآن کریم، آیه‌های گوناگونی درباره جهاد با کافران هست که دو آیه از آنها برجسته‌تر بوده و دلیل فقیهان عامه و شیعه برای پیش‌بینی جنگ پیش‌دستانه (جهاد ابتدایی) در فقه گردید. نخست، آیه ۱۹۳ سوره بقره که می‌فرماید: «و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین»^۱. دوم، آیه ۶۰ سوره انفال که می‌فرماید: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم»^۲.

فقیهان سنی و شیعه درباره جنگ پیش‌دستانه بر ضد کافران، حتی اگر در جایگاه صلح و سازش باشند، هم‌باورند و ریشه آن به اندیشه شافعی بر می‌گردد. شافعی (۲۰۴-۱۵۰ ق)، افزون بر اینکه به نسخ‌شدن آیه‌هایی که جهاد با کافران را دفاعی می‌دانند، باور دارد؛ بر این دیدگاه است که «همان طور که نماز و روزه بر مسلمانان واجب شده، جنگیدن با کفار نیز به طور ابتدایی واجب شده است. اگرچه آنان آغازکننده جنگ نباشند» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۲: ۴۰). این دیدگاه در نزد همه فقیهان سنی و شیعه پذیرفته شده، مگر اینکه فقیهان شیعه جنگ پیش‌دستانه را تنها در زمان بودن پیشوای معصوم روا می‌دارند و آن را تنها بر گردن مردان می‌دانند. در عین حال، آنچه اندیشه جنگ پیش‌دستانه را خطرناک‌تر نشان می‌دهد و می‌تواند مبنای تروریسم قرار گیرد، جنگ ناآگاهانه است. فقیهان با گرایش به روایت عبدالله بن عمر که آگاهی از رویداد یورش غافل‌گیرانه پیامبر اسلام (ص) به بنی‌المصطلق داده

۱. و با کافران بجنگید تا آشوب بر روی زمین نماند و همه را آیین دین خدا گردد و اگر از آشوب دست کشیدند، [بس کنید که] ستم مگر بر ستمکاران نیست.

۲. تا آن اندازه که می‌توانید از آذوقه و افزارهای جنگی و اسبان برای ترساندن دشمنان خدا و خود، توشه بردارید و نیز دشمنان دیگر که شما از آنها آگاه نیستید و خدا به آنها آگاه است.

بود، شرط جنگ پیش‌دستانه را دعوت به اسلام می‌دانند نه آگاهانیدن کافران برای آمادگی در جنگ. شیخ طوسی در پیروی از فقیهان عامه می‌گوید:

«رهبر مسلمانان حق دارد به کفار در حالی که بی‌خبرند حمله نظامی کند و آنان را بکشد به دلیل اینکه رسول خدا با بنی‌المصطلق چنین کرد. زمامدار مسلمانان حق دارد سپاهش را برای جنگیدن به سوی کفار اعزام کند بدون اینکه آنها را به اسلام دعوت کند؛ زیرا همین‌قدر که از اسلام باخبر باشند، کافی است و فرمان‌روای مسلمانان می‌تواند آنان را غافل‌گیرانه بکشد و اسیر کند، چنانکه پیامبر (ص) به بنی‌المصطلق غافل‌گیرانه حمله نظامی کرد و آنان را به قتل رسانید» (همان: ۷۰).

جدا از سست‌بودن زنجیره سند بالا، یورش غافل‌گیرانه به بی‌دینان یا بددینان، با هیچ‌یک از آیه‌های قرآن هم‌خوانی ندارد. از دید قرآن کریم، پیامبر برای فراخوانی کافران به اسلام، نه تنها هیچ‌گونه یورش را روا نمی‌دارد و هیچ کردار خشونت‌آمیز را بر نمی‌تابد، بلکه تنها به آن چهره گفتاری می‌دهد: «و من احسن قولاً ممن دعا الی الله و عمل صالحاً و قال انی من المسلمین»^۱ و این گفتار نیز باید نیک و خردورانه باشد: «أدع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین»^۲ و شگفت‌تر از همه، کیش‌پسندی و تکثرگرایی قرآن است که در آیه ۴۶ سوره عنکبوت به اوج می‌رسد: «و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا امانا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون»^۳. همچنین، بر پایه آیه ۶۲ سوره بقره، پیامبر به عنوان الگوی کیش اسلام، مکلف به گرامی‌داشتن دیگر

۱. آیه ۳۳ سوره فصلت: «گفتار کسی نیکوتر است که به خدا فراخواند و کردار نیک کند و بگوید به راستی که من از مسلمانانم.»

۲. آیه ۱۲۵ سوره نحل: «مردم را با خردمندی و اندرز نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با نیکوترین روش با آنها گفتگو کن. به راستی که پروردگار نسبت به آنهایی که از راهش روی گردانده‌اند، داناتر است و او به حال راه‌یافتگان به راه خدا، آگاه‌تر است.»

۳. با اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان) ستیز مکنید مگر با نیکوترین شیوه، جزء با ستمکاران آنها و به آنها بگویید ما به آنچه به ما و شما از سوی خداوند آمده ایمان آوردیم و پروردگار ما و شما یکی است و همه فرمانبردار اویم.

کیش‌ها، حتی ستاره‌پرست‌هاست: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»^۱. برخی اندیشمندان بر پایه همین آیه‌های روشن گفته‌اند که «یکی از وظیفه‌های فرمان‌روای مسلمان، جهاد با دشمنان اسلام است، وابسته به اینکه پیش از جهاد آنها را دعوت کند یا مسلمان شوند یا (اگر گرایشی به اسلام ندارند) به کیش اهل ذمه در آیند» (القاضی الماوردی، ۱۴۰۶: ۲۷).

از دید شیعه، همه گونه‌های جهاد، واجب است و از این حیث، میان دیدگاه شیعیان و سنیان، جدایی نمی‌توان انداخت، ولی برجستگی دیدگاه شیعه، جایز نبودن جنگ آغازگرانه در زمان فرمان‌روایی غیر معصوم است. با این دیدگاه، همه راه‌های خشونت خودسرانه و آغازین به روی شیعیان بسته شده و این گروه، به هیچ‌روی، دستور یورش به دشمنان، چه در سرزمین خود و چه در سرزمین دیگری ندارند، مگر اینکه، یورش از سوی دشمنان یا بددینان آغازیده باشد. شیعیان، اگر در سرزمین کفر باشند، برای دعوت به اسلام از هرگونه خشونت بازداشته شده‌اند و حتی «بر آنها واجب است اگر در بیان دستورهای اسلام ناتوان شدند، از سرزمین کفر بکوچند» (نجفی، بی‌تا: ۳۴). با این حال، برخی فقیهان نیز هرچند به آشکارگی نخواسته‌اند جهاد آغازگرانه را در فقه شیعی بپذیرند، ولی گرایش به آن را نشان داده‌اند. از جمله:

«در کلمات فقهای شیعه، لفظ "امام معصوم" به کار برده نشده، بلکه "امام عادل" است که در مقابل آن "امام جائز" می‌باشد. امام نیز در لغت و فرهنگ اسلامی منحصر به دوازده معصوم نیست، بلکه عام است و به هر پیشوایی که مورد پیروی قرار گیرد، اطلاق می‌شود... از سوی دیگر، بر اساس آیات شریفه قرآن، جهاد (ابتدایی) را برای رفع فتنه و اینکه آیین همه برای خدا گردد تشریح شده، در این صورت آیا ممکن است ما بدین معنی ملتزم شویم که در عصر غیبت اگرچه هزاران سال طول بکشد، خداوند رفع فتنه و گسترش دین اسلام را نخواسته است؟» (منتظری، ۱۳۷۹: ۲۲۵ و ۲۲۸).

۱. به راستی که آنان که ایمان آورده‌اند و یهود و مسیحیان و ستاره‌پرستان که خدا و روز رستاخیز را باور کرده‌اند و کار نیک کنند، پاداششان در نزد پروردگار است و نه هراسی به آنها رسد و نه اندوهی.

البته، در عمل، کیش‌های اسلامی، نه تنها گاه‌گاه به نام جهاد بر نامسلمانان تاختند، بلکه همدیگر را نیز به بی‌دینی یا بددینی متهم کرده و از دم تیغ گذراندند. در آغاز، این شیعیان بودند که قربانی فرمان‌روایان سنی شده و به اندازه‌ای در زیر نگاه آنان رفته بودند که خود را در انجام دستورهای دینی و ادار به رُویه‌کاری (تقیه) می‌کردند. نمونه آن را می‌توان در کشتار شیعیان و امام‌زادگان در دوران بنی‌امیه به نام گمراهی از دین دید. در سده پنجم، شاخه‌ای از کیش‌های شیعی به نام اسماعیلیه، که پیشوایی را حق اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) (۱۴۸-۸۳ ق) می‌دانستند، قدرت سیاسی یافته و در برابر فرمان‌روایان سنی ایستادند.

در دوره فرمان‌روایی اسماعیلیه نیز، دستورها و فرمایش‌های دینی، خاستگاه بنیادین ترورهای گسترده و زنجیره‌وار گردید. این است که در میان مسلمانان، ترورهایی که ریشه مذهبی و سیاسی دارند، بسیار بیشتر از ترورهایی است که ریشه‌های نژادی، قومی، زبانی، رفاهی و از این دست دارند. ترورهای مذهبی که اسماعیلیان پی ریختند تا زمان ما دنباله یافت و باورها و شیوه‌های آنان، هنوز هم در میان برخی گروه‌ها دیده می‌شود.

فداییان اسماعیلی، عملیات خود را با هدف اصلاح جامعه اسلامی انجام می‌دادند. آنها با الگوبرداری از هجرت حضرت محمد (ص)، جایی به نام دارالهجرت را برای عملیات خود ایجاد نمودند تا از آنجا با موفقیت تمام، نظیر برگشت موفقیت‌آمیز پیامبر به مکه، به جامعه اسلامی برگردند. آنها در آغاز از ترور در شرایط خاصی استفاده می‌کردند و بعدها استفاده از آن را به صورت منظم و مرتب درآوردند. چنین می‌نماید که اسماعیلیان، این نوع مبارزه را به صورت نوعی خدمت ویژه جنگی در امر جهاد یاد می‌گرفتند. آنهایی که آمادگی اجرای قتل‌ها را داشتند، فدایی نامیده می‌شدند و از امتیازات خاصی برخوردار بودند. به اعتقاد آنها کشته‌شدن یک نفر معتبر، بهتر از آن است که صدها نفر به خاطر او در میدان جنگ، جان خود را از دست بدهند. اعتقادی که احتمالاً در میان اسماعیلیان از پذیرش زیادی برخوردار بود، چون آنها رهبران سنیان را نسبت به پیروان سنی آنها برای اسلام خطرناک‌تر به شمار می‌آوردند. اسماعیلیان سعی می‌کردند قتل مردان بزرگ را در ملاء عام انجام دهند، چون قسمتی از هدف آنها این بود که به دیگرانی که در مقابل آنها جبهه می‌گرفتند، هشدار بدهند. برخی اسماعیلیان، به عنوان خدمتکار و نوکر، به خدمت مردان بزرگ درآمدند تا در موقع مقتضی، زمانی که این

افراد برای اهداف آنها خطرناک می‌شده‌اند، وارد عمل شده و آنان را به قتل برسانند. کسی نمی‌دانت چه کسی از اسماعیلیان مأمور مراقبت از قربانی مزبور شده است. حتی ترس از وجود یک نفر اسماعیلی، در هر خانواده‌ای وجود داشت. در برابر، تبلیغ عمومی می‌شد که اسماعیلیان دشمن قسم‌خورده بشریت و یا دست کم، مسلمین هستند و هیچ نوع رحم و شفقتی هم سرشان نمی‌شود. وحشت عمومی که اسماعیلیان ایجاد کرده بودند، موجب قتل عام اطرافیان اسماعیلیان گردید و گاه‌گاه برخی افراد متهم به اسماعیلی شده و به قتل می‌رسیدند» (هاجسن، ۱۳۶۳: ۲۸۰ و ۲۸۴).

در کیش سنی، جهاد جایگاه برجسته‌تری دارد و چون جهاد آغازگرانه در این کیش بر وارونه کیش شیعه محدود نیست و نیز پیشوایان سنیان، به ویژه عمر و عثمان، در گشودن سرزمین‌های نامسلمانان کوشیده بودند، در سده‌های کنونی نیز بوده‌اند از اندیشمندان سنی که به هواخواهی از یورش به بددینان و بی‌دینان برخاسته‌اند. برخی اندیشمندان عرب، در پاسخ به زورگویی‌ها و یورش‌های دولت‌های باختر به سرزمین‌های مسلمانان، دستاویز خشونت را روا دانسته‌اند. در باور اندیشه‌ورانی چون ابوالاعلی مودودی (۱۹۷۹-۱۹۰۳) و حسن البنا (۱۹۴۹-۱۹۰۶) فریضه جهاد جایگاه برجسته‌ای دارد. پیکار و شورش نشانه بالندگی جامعه است و صرفاً امری محدود به حوزه جنگ و پیکار نظامی نیست، بلکه در برگرفته تمام حوزه‌ها اعم از فکری، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است و منازعه، میان دو اردوگاهی است که هم سخت‌افزاری و هم نرم‌افزاری است. دستیابی قدرت سیاسی از سوی مسلمانان، منوط به آمادگی ذهنی و روانی است، اما به هر حال، در این راه، به ویژه برای پایان‌دادن به وضع جاهلی، به کارگیری خشونت رواست (خسروی، ۱۳۸۴: ۷۲).

سید قطب (۱۹۰۳ - ۱۹۹۶) تلاش دارد میان جهاد و آزادی انسان پیوندی ناگسستنی برقرار کند و از این رو، جهاد را برای آزادی انسان می‌داند تا با آن، انسان از بندگی بندگان برهد. او با ریشخندکردن آنان که جهاد در اسلام را دفاعی می‌دانند، می‌گوید: «اگر ناچار باشیم حرکت جهادی را حرکت دفاعی بنامیم، باید مفهوم کلمه دفاع را تغییر بدیم و آن را به دفاع از انسان در برابر همه آن عواملی بدانیم که آزادی او را در بند می‌کشند و آزادی او را به تعویق می‌اندازند» (قطب، ۱۳۷۸: ۸۱). وی با این پیش‌انگاره که «آنها که بر گردن بندگان خدا سوار

شده‌اند و سلطنت خداوند را در زمین غصب کرده‌اند، صرفاً با تبلیغ کردن و روشنگری حاضر نخواهند شد سلطنت خود را واگذار نمایند» (همان: ۷۶)، بر این باور است که:

« این نهایت سادگی است که کسی تصور بکند دعوتی، آزاد کردن انسان یعنی نوع انسان را در زمین اعلان کرده باشد و با این حال، بنخواهد از طریق زبان و روشنگری با چنین موانعی مبارزه نماید. این دعوت هنگامی با زبان و روشنگری به مبارزه می‌پردازد که مانعی بین آن و افراد بشر وجود نداشته باشد و این دعوت بتواند با آزادی آنان را مخاطب خود قرار دهد و آنها نیز از تأثیر تمامی این عوامل آسوده باشند و در این موقع است که دیگر اجباری در پذیرفتن دین وجود ندارد. اما مادام که این گونه موانع و عوامل تأثیرگذار مادی موجود باشند، لازم است ابتدا آنها را با قدرت از میان برداشت تا دعوت اسلام بتواند قلب و عقل انسان‌ها را آسوده از این زنجیرهای گران، مخاطب خود قرار دهد» (همان: ۸۳).

سید قطب حتی به ملت‌های اسلامی نیز پشتگرم نیست و با آنکه برای کسانی که در دارالکفر زندگی می‌کنند تا زمانی که میان ایشان و دارالاسلام پیمانی نباشد، جانشان را گرامی نمی‌شناسد، در مورد دارالاسلام نیز بسیار سختگیر است. در دید وی « ملاک دارالکفر یا دار الحرب، غیر مسلمان بودن اهالی آن و یا در حال جنگ بودن با نظام اسلامی نیست بلکه عدم اجرای شریعت اسلام در آن است، حتی اگر تمام اهالی آن مسلمان باشند و ملاک دارالاسلام بودن یک جامعه نیز استقرار حاکمیت الله و اجرای شریعت اسلام در آن است، حتی اگر تمام اهالی آن غیر مسلمان باشند» (آرمین، ۱۳۸۵: ۲۵۴).

القاعده که مسئولیت بسیاری از رخدادهای تروریستی دهه آخر سده بیستم و سال‌های آغازین سده بیست‌ویکم را بر گردن گرفته، بر اندیشه جهاد استوار گردیده است. متهمان تلاش برای انجام بزه تروریستی در فرودگاه لندن، در فیلم ویدیویی گرفته شده از آنها، «سیاست خارجی کشورهای غربی را محکوم و مسلمانان را به مبارزه با این کشورها دعوت می‌کردند. اینان که ۸ مسلمان از کشورهای گوناگون بودند، در اوت ۲۰۰۶ توسط مأموران انگلیسی پیگرد

و دستگیر شده و متهم به الگوبرداری از القاعده و تلاش برای حمله مشابهی با حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در فرودگاه لندن شدند^۱.

گونه دیگر از ترور به مبنای باور به مهدورالدم شناختن (خون‌روایی) بر می‌گردد که به ویژه، از زمان آغاز مشروطه در ایران، رایج گردید و رد پای این ترور را تا زمان حاضر نیز می‌توان دید. البته، حلال‌دانستن خون برخی کسان، در نزد همه گروه‌های اسلامی پذیرفته شده، ولی در اندازه آن، یکسانی دیدگاه دیده نمی‌شود. برای نمونه، نجدات عاذریه که فرقه‌ای بنیادگرفته از پیروان نجده بن عامر حنفی است، تنها خون مسلمانان را گرامی می‌دارند، و گر نه نجده بن عامر «حلال شمرده خون‌ریختن اهل عهد و اهل ذمت و تصرف در مال ایشان» (شهرستانی، ۱۳۵۰: ۹۱)، می‌مونه از پیروان میمون بن عمران «به وجوب قتل سلطان قائل شده و کسی که به حکم او راضی باشد و آن کس که انکار حکم سلطان نماید، قتال او گاهی جایز باشد که اعانت او کنند» (همان: ۹۵).

در فقه امامیه، یکی از شرط‌های بزه قتل، معصوم‌بودن خون کشته شده است و اگر کسی، دیگری را که خونش از دید شرع هدر بوده، بکشد (چه عمد و چه به طور غیر عمد)، پاسخ‌دهی کیفری ندارد و درباره پرداخت دیه نیز چندگانگی نظر وجود دارد. از دید فقه، گونه‌های کسانی که خونشان هدر می‌گردد، گوناگون است. در برخی موارد، شخص نسبت به کس یا کسان ویژه‌ای، مهدورالدم است؛ مانند یورش‌گر (متجاوز) در برابر کسی که از خود

۱. هیأت منصفه دادگاهی در بریتانیا، سه نفر را در ارتباط با توطئه برای قتل غیرنظامیان به وسیله بمب‌های دست‌ساز گناهکار شناخته است. عبدالله احمد علی، اسد سرور و تنویر حسین به همراه پنج تن دیگر، در پی عملیات گسترده مأموران امنیتی در اوت ۲۰۰۶ که منجر به محدودیت‌هایی در مسافرت‌های هوایی شد، محاکمه می‌شوند. در این حال، این هشت تن در رابطه با اتهام تلاش برای انفجار پروازهای مسافری بین بریتانیا و آمریکا گناهکار شناخته نشدند. این افراد به تلاش برای انفجار پروازهای مسافری با استفاده از مواد انفجاری مایع شبیه به نوشابه متهم شده بودند، اما پس از پنجاه ساعت محاکمه، هیأت منصفه دلیلی برای مجرم‌دانستن آنها پیدا نکرد. هیأت منصفه، درباره چهار متهم دیگر پرونده نیز به توافق نرسید. محمد گلزار، متهم هشتم پرونده، از همه اتهامات تبرئه شد. وزیر کشور بریتانیا می‌گوید متلاشی‌شدن این گروه، جان افراد بی‌شماری را نجات داده است. دادستان‌های بریتانیایی این افراد در دادگاه به هیأت منصفه گفتند اعضای این گروه با علم به خطرناک بودن تصمیمشان، قصد داشتند مواد منفجره مایع را به فرودگاه هیثرو در لندن منتقل کنند.

دفاع می‌کند، زن زناکار و بیگانه که در فراش اوست، در برابر شوهر زن و قاتل در برابر اولیای دم مقتول. در برخی جاها نیز کس به دلیل کاری که کرده، خونس در برابر همه مسلمانان هدر می‌گردد که دشنام به پیامبر اسلام، برجسته‌ترین نمونه آن است، ولی در اندازه و علت‌های این گونه از رواداشت (اباحه) خون، دیدگاه‌های فقیهان چندگانه است. محقق حلی (۶۷۶-۶۰۲ ق)، نویسنده کتاب شرایع الاسلام، بر این باور است که « اگر مسلمانی، مرتد را بکشد، قصاص ندارد و درست‌تر آن است که سزاوار دیه نیز نیست» (محقق حلی، ۱۳۷۹: ۹۸۸). با این حال، مرتد را انسان بی‌ارزش ندانسته و خونس را در برابر نامسلمان، معصوم می‌داند. پس، اگر کافر ذمی، مرتد را بکشد، قصاص می‌گردد. محقق، ریختن خون در غیر از ارتداد و دشنام پیامبر را روا ندانسته و می‌گوید: « کسی را که زنا یا سزاوار قتل یا لواط انجام داده، نمی‌توان کشت مگر از سوی امام و کشتن چنین فردی از سوی دیگری سزاوار قصاص است» (همان).

محقق در جایی دیگر، هر آن کس که شرع کشتنش را روا دانسته، مهدورالدم می‌داند و این خود سبب پوشیدگی و ناروشنی این فتوا گردیده است، چندانکه شیخ محمد حسن نجفی (۱۲۶۶-۱۲۰۰ق)، نویسنده جواهرالکلام، در بازگویی این گفته، می‌گوید: «شخص مهدورالدم، کافر حربی، زناکار دارای احصان، لواط‌کار، دشنام‌دهنده پیامبر و امامان شیعه، مرتد و هر کسی است که شرع کشتنش را روا دانسته است» (نجفی، ۱۹۸۱: ۱۲ و ۱۹۱). در اینجا شارح، هر چند کشتن را گناه می‌داند، ولی با آوردن جمله‌ای پوشیده و ناآشکار، راه را برای برداشت‌های گوناگون و در نتیجه، ریختن خون دیگری باز می‌گذارد. شهید ثانی (۹۶۶-۹۱۱ ق)، نویسنده شرح لمعه، پا را فراتر نهاده، نه تنها « کشتن بدون اجازه کسی که به جهت زنا یا لواط یا کفر، خونس بی ارزش گشته، روا می‌داند، بلکه بر این باور است که شیوه کشتن نیز اهمیتی نداشته و کشتنده را نیاز نیست تا زناکار دارای احصان را به روش سنگسار بکشد» (جبعی عاملی، ۱۳۸۴: ۵۲۲). در نتیجه، اگر کسی، شخص مهدورالدم را که گستره آن ناروشن است، بکشد، بر گردنش نه دیه خواهد بود و نه قصاص و چنانچه با باور به مهدورالدم بودن بکشد، ولی آشکار گردد که کسی که کشته شده، مهدورالدم نبوده، رفتارش، قتل در حکم شبه‌عمد بوده و تنها در برابر پرداخت دیه کشته‌شده، پاسخ‌دهی دارد.

قانون مجازات اسلامی نیز، پوشیدگی و ناروشنی گفته فقیهان درباره اینکه چه کسانی از دید شرع سزاوار کشتن‌اند، برطرف نساخته و همان جمله‌ها را یادآوری کرده است. بر پایه ماده ۲۲۶، «قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد، قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه اثبات کند». اینکه چه کسی از روی شرع سزاوار کشتن است را قانون نگفته و باید به فقه پرداخت. در بالا نیز دیده شد که فقیهان چند رفتار را به صورت نمونه آورده‌اند و دیگر موردها را با آوردن معیار مباح بودن از دید شرع، واگذاشته‌اند و آشکار است که هم فقه و هم قانون، دریچه ترور کسان با دستاویز مباح بودن خونشان را نبسته‌اند.

بر پایه تبصره ۲ ماده ۲۹۵ «در صورتی که شخصی کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد، و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم گردد که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدورالدم نبوده است، قتل به منزله خطا شبیه عمد است و اگر ادعای خود را در مورد مهدورالدم بودن مقتول به اثبات برساند قصاص و دیه از او ساقط است». این ماده، درباره کسی که دیگری را بر پایه مهدورالدم بودن کشته، کیفری پیش‌بینی نکرده است. اگر کشته شده، به راستی مهدورالدم بوده، کشته هیچ پاسخ‌دهی ندارد و اگر کشته شده، مهدورالدم نبوده و قاتل بر این باور بوده که ریختن خونش رواست، تنها به پرداخت دیه محکوم می‌گردد.

ناروشنی گفته‌های فقیهان درباره اینکه چه کسی مهدورالدم است و چه کسی شایستگی دارد خون مهدورالدم را بریزد، نشانه‌های ناخوشایندی در جامعه ایران به ویژه در یکصد سال گذشته داشته و بر پایه آنها، ترورهای گوناگونی به انجام رسیده است. زمان جنبش مشروطه، از این حیث که به یکباره سه دسته از هراس‌افکنی‌ها (تروریسم)، یعنی هراس‌افکنی دولتی، هراس‌افکنی رهایی‌بخش و هراس‌افکنی مذهبی سر برآورد، بسیار برجسته است. تروریسم دولتی از سوی دربار پشتیبانی می‌گردید. دربار با پشتیبانی برخی گروه‌ها، آهنگ جان مشروطه‌خواهان می‌کرد که نمونه آن بسیجیدن مردم و سردمداران خاور آذربایجان و باختر آن بر ضد مشروطه‌خواهان تبریز بود که در خاور، ترکان قره‌داغ و ارسبار با فرماندهی فرزندان رحیم‌خان که خود از همراهان محمدعلی میرزا (۱۳۰۴-۱۲۵۲ خ) بود، بیدادگری‌ها می‌کردند و در باختر، کردان به شهرها و روستاهای پیرامون خوی یورش می‌بردند که در این میان،

خون‌های بسیاری ریخته شد و برخی از اینان، به طور پنهانی دست به کشتن (ترور) سرجنبندگان مشروطه می‌زدند. ترور سید عبدالله بهبهانی از رهبران روحانی مشروطه‌خواه، در تیر ماه ۱۲۸۸ خورشیدی، در این دسته از ترورها جا می‌گیرد.

تروریسم رهایی‌بخش را مشروطه‌خواهان به راه انداخته بودند. آزادی‌خواهان در راستای رهایی از کسانی که از خودکامگی و قانون‌گریزی هواخواهی می‌کردند، گاه‌گاه به ترور روی می‌وردند. احمد کسروی (۱۳۲۴-۱۲۶۹خ)، در کتاب «تاریخ مشروطه ایران»، از ترور امین‌السلطان (اتابک) توسط عباس‌آقا صراف تبریزی خوشنودی می‌کند و به راستی می‌پذیرد که «خون جبار پای خودش است». وی می‌گوید:

«اتابک چنان که از رفتارش پیدا شد پافشاری به برانداختن مشروطه می‌نمودند و راستی آن است که بیشتر نمایندگان را تباه گردانیده، نیروی مجلس را از دستش گرفته بود. این به بسیاری از آزادیخواهان سخت می‌افتاد و این بود آرزوی کشتن او را می‌کشیدند. کشتن اتابک یک شاهکاری به شمار است و این شاهکار، دل‌های درباریان را پر از بیم و ترس گردانید و جایگاه آزادیخواهان را در دیده بیگانگان والاتر ساخت و پس از همه اینها، کارها را به راه دیگری انداخته یک دور نوینی برای تاریخ جنبش مشروطه باز کرد. عباس‌آقا جان‌بازی بسیار مردانه‌ای نمود» (کسروی، ۱۳۸۴: ۴۵۴).

این خوشنودی بیراه نبوده؛ چه نه تنها شخصی فریب‌کار که بر مردم ستم روا می‌داشت و با آزادی و قانون به نبرد برمی‌خواست، از میان رفته، بلکه این ترور، موجب گراییدن درباریان به مشروطه شد (همان: ۳۶۵). به ویژه اینکه، کمتر از ده سال پیش، شاه ایران یعنی ناصرالدین میرزا به دست میرزا رضای کرمانی ترور شده بود.

گونه سوم تروریسم، هراس‌افکنی فتوایی است که از زمان بنیادگرفتن مشروطه رنگ دیگری به خود گرفت. هراس‌افکنی فتوایی، خود بر دو گونه جمعی و فردی بود. فتوایی که جنبه فردی داشت و بر پایه آن، یک شخص، سازگار با شرع، ریختن خونس روا می‌گردید، خود روشن است، ولی ترور فتوایی جمعی، بر پایه مباح‌دانستن خون گروهی از مردم است. گاهی این گونه ترور بر پایه فتوای پوشیده و ناروشن است. نمونه آن، فتوای سید علی

سیستانی^۱ است به اینکه: «المشروطه کفر و المشروطه طلب کافر، ماله مباح و دمه هدر» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۵۹). شیخ فضل الله (۱۳۲۷-۱۲۵۹ ق) نیز در رساله «حرمت مشروطه»، فتوای همسانی می‌دهد:

«شبهه و ریبهی نماند که قانون مشروطه با دین اسلام منافعی است و ممکن نیست که مملکت اسلامی در تحت قانون مشروطگی بیاید مگر به رفع ید از اسلام. پس اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که با مسلمانان مشروطه شویم، این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه مرتد بر او جاری است. هر که باشد از عارف یا عامی، از اولی الشوکة یا ضعیف» (نوری، ۱۳۷۴، ۱۶۷).

با همه آنچه به کوتاهی از نقش اندیشه در تروریسم گفته شد، هرچند باور کیشی و اندیشه سیاسی، از برجسته‌ترین انگیزاننده‌های تروریسم است و به این پدیده رنگ فردی و گروهی می‌دهد، ولی این تنها یک روی سکه است و روی دیگر آن، نقشی است که قدرت در پدیدآوردن تروریسم و زدن برچسب تروریست بر برخی کسان و گروه‌ها دارد.

۲. تروریسم چون انگ

پویایی مفهومی تروریسم، همواره چهره غیرواقعی و تبلیغی برای تروریسم پدید می‌آورد، به این معنا که این پدیده، در رویکرد قدرت‌های جهانی یا ملی، بیشتر بر پایه نقش پیشوایی (هژمونی) یا برتری دولت‌ها پیشرفت می‌کند و آفرینش نمونه‌ها و گونه‌های نوین برای تروریسم، بیشتر بر پایه انگیزه‌های سیاسی و هدف‌های چندگانه است تا سیاست کیفری روشن و از پیش شناخته‌شده. در جنگ قدرت‌های بزرگ علیه تروریسم، اتهام اقدام‌های تروریستی به برخی گروه‌ها یا دولت‌ها بر می‌خورد و هرچند ناراست باشد، باور جهانیان را تا چندی نسبت به تروریست‌های برچسب‌خورده، استوار می‌کند. برای نمونه، در یورش

۱. سید علی سیستانی از مجتهدین زمان مشروطه بود که از جنبش آزادی‌خواهی رویگردان بود. این نام، همسان با سید علی سیستانی از دانشمندان دینی کنونی نجف است که پس از دست‌اندازی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۲، نقش برجسته‌ای در کشور عراق یافته است.

تروریستی به ساختمان فدرال شهر اوکلاهوا، آمریکا بدون هیچ مدرکی، گروه‌های مسلمان خاورمیانه را به دست داشتن در انفجار متهم کرد. «با آنکه پس از آن ثابت شد این گروه‌ها در عملیات تروریستی نقش نداشتند، ولی نقش پیشوایی که ایالات متحده دارد، بار تروریسم را بر دوش گروه‌های مسلمان در خاورمیانه انداخت» (Oliverio, 2005: 157).

پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، بر اساس یک نوار ویدئویی که نشان می‌دهد بن‌لادن از دست‌اندازی به آمریکا آگاهی داشته و در این راستا برنامه‌ریزی کرده است، همین انگ‌زنی تکرار شد. به راستی که:

«در اکثر جوامع، ناراضیان کشورشان را مجبور می‌کنند تا شکست‌ها و ناکامی‌هایش را جلدی‌تر ببینند. در خاورمیانه آنهایی که مدافع دموکراسی هستند، بیش از همه به اوهام، انکار و خودفریبی پناه می‌برند. این منطقه لبریز است از تئوری‌های توطئه، همچون آنهایی که ادعا می‌کنند سازمان اطلاعاتی اسرائیل، موساد، طراح حملات یازدهم سپتامبر بود. طبق یک نظرسنجی که CNN در بین ۹ کشور مسلمان در فوریه ۲۰۰۲ انجام داد، ۶۱ درصد پاسخ‌دهندگان فکر نمی‌کردند اعراب مسوول حملات یازدهم سپتامبر باشند» (زکریا، ۱۳۸۵: ۱۴۲).

پیوند تروریسم با آگاهی‌رسانی‌های نادرست استوارتر از گذشته شده و امروزه، بخشی از معنا و ویژگی‌های این پدیده را رسانه‌های دولتی که در سطح گسترده‌ای آگاهی‌رسانی می‌کنند، شکل می‌دهند. از این رو، حتی گروه‌هایی که بر پایه سنج‌های بین‌المللی و سازگار با اسناد جهانی، به دفاع مشروع می‌پردازند یا پیکار آنها، آزادی‌بخش و مبتنی بر رهایی از تاروپود استعمار است، چون بر وارونه خواسته‌های دولت‌های نیرومند و استعمارکننده است، با برچسب گروه‌های تروریستی به جهانیان شناسانده می‌شوند. پیش‌بینی گروه‌های تروریستی در گزارش‌ها یا برنامه‌های راهبردی برخی دولت‌ها، نشان می‌دهد هر گروهی که به پیکار با دولت‌های قدرتمند شناخته شده برمی‌خیزد؛ چون راهی را گزیده که آن دولت‌ها نمی‌خواهند، با انگ تروریسم یا پشتیبانی از آن روبرو می‌شود. در سطح بین‌الملل نیز چگونگی بر همین شیوه است و اسناد بین‌المللی و برنامه‌های جهانی، دنباله همان سیاست داخلی دولت‌هاست، زیرا «بازیگرانی که قواعد نظام بین‌الملل را تعریف می‌کنند، برخی از واقعیات و پدیده‌های موجود

را که خلاف راه و سیاست آنهاست، به عنوان نماد ترور مطرح نموده و سپس آنها را "دیگران" می‌نامند» (سیمبر، ۱۳۸۵: ۱۵۱).

این دولت‌ها، با آنکه در جامعه مردم‌سالار، آهنگ کارزار با تروریسم دارند، تلاش می‌کنند با دستاویزهای گوناگون، پشتیبانی شهروندان را نیز به دست آورند و در همین جاست که در برابر ویژگی‌های بنیادین نظام مردم‌سالاری که یکی از آنها آگاهی‌رسانی درست به مردم است، دچار تعارض‌اند. با این حال، گمراهی شهروندان پیوندی با خودکامگی ندارد و این ویژگی همسان دولت‌های مردم‌سالار و نامردم‌سالار است.

انگزنی و صحنه‌سازی در سپهر بین‌المللی، به دوران پس از جنگ جهانی دوم و هم‌آوردی میان بلوک باختر در برابر بلوک خاور بر می‌گردد که ایالات متحده در این میان، پیشروتر از دیگر کشورهاست. جان پرکینز، مشاور اقتصادی آژانس امنیت ملی آمریکا، می‌گوید:

« اگر فقط یک امپراتور شریک وجود داشته باشد، ماییم. در نظام سرمایه‌داری، اقتصاد بیش از آنکه علم باشد، وسیله توجیه راه‌هایی برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین‌شده نظام است. اکنون گاه آن است که به پا خیزیم و فریاد سردهیم که بدهی‌های کشورهای توسعه‌نیافته، غیر قانونی است و باید ابطال شود. اگر WSF^۱ فعالانه به دنبال آرمانی جایگزین برای وضع کنونی نباشد، برای کسانی که به حاشیه رانده شده و از هر حقوقی محروم مانده‌اند، تنها جایگزین ممکن، تروریسم خواهد بود؛ تروریسمی که آمریکای ابرشرکتی به استقبالش می‌رود و آن را بهانه قرار می‌دهد تا به دور باطل تروریسم- جنگ دامن زند و کشورهای ناهمراه را به آتش و ویرانی کشد و سپس، به بهانه بازسازی برای چپاول و غارت هرچه بیشتر در اختیار مالکان امپراتوری جهانی یعنی ابر شرکت‌ها قرار دهد. آری ۲۵ کشور در لیست انتظار محرمانه آمریکا برای تهاجم قرار دارند تا سپس توسط ابرشرکت‌های آمریکایی مثلاً بازسازی شوند. جهت صرفه‌جویی در وقت، قرارداد بسیاری از این بازسازی‌ها، حتی پیش از تهاجم آمریکا بین پنتاگون و ابرشرکت‌های خاصی به امضا رسیده است» (پرکینز، ۱۳۸۵: ۸).

1. World Social Forum

منظور، اجلاس جهانی بررسی‌های اجتماعی در ژانویه ۲۰۰۵ در پورتو آلگره برزیل است.

نقش امپراتور جهان پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، بسیار پررنگ شد و در این میان، سپهری پدید آمد که نه در جامه تروریسم واقعی و جنگِ راستین، که بیشتر بر پایه واژه‌ها و توجیه‌ها بود. نقش تبلیغ و زبان در پشت رخداد ۱۱ سپتامبر به گونه‌ای است که برخی نام «جنگ واژگان» بر آن نهاده و این گذرگاه زبانی^۱،

«از مرکز تجارت جهانی و پنتاگون با سکوت آغاز شد. هیچ دولتی پاسخ‌دهی رخدادهای ۱۱ سپتامبر را نپذیرفت. ولی آمریکا مطمئن گردید دشمنی هست، دشمن ناشناس که به ابلیس روح می‌دمد. برای برانداختن این ابلیس، آمریکا گونه‌ای نوین از جنگ را به راه انداخت. گام نخست آن جنگ افغانستان بود؛ زیرا این کشور، بندرگاه دشمنان ناشناس بود» (Silberstein, 2004: 14).

خواست و انگیزش همین امپراطور بود که بسیاری از اندیشمندان با گفتمان نوین تروریسم هم‌پیمان شده و کوشیدند نشان دهند این پدیده، از دهه نود به بعد دگرگون شده و آن را با نام‌هایی چون «تروریسم نوین، گونه‌های نوین تروریست‌های پس از جنگ سرد، تروریست تازه زادیافته^۲، تروریست‌های نسل نوین، هراس‌افکنی به نام خداوند^۳، برخورد بنیادگرایی‌ها و موج نوین تروریسم» (Bergesen, 2005:135)، یاد کرده‌اند.

در عین حال، برخی دولت‌ها می‌کوشند برچسب تروریسم را وارونه بنمایانند. اینجاست که یکی از دشوارهای مفهومی سترگ نسبت به تروریسم پیش می‌آید، چه گروه‌هایی که تروریست خوانده می‌شوند، اگر با پشتیبانی برخی دولت‌ها همراهی نمی‌شدند، پیکار با آنها راحت‌تر و چالش مفهومی اقدام‌های خشونت‌آمیز آنها کمتر بود، ولی هنگامی که برخی دولت‌ها، گروهی را تروریست می‌نامند و برخی دیگر، همان گروه را شهادت‌طلب یا آزادی‌خواه می‌دانند؛ جدا از اینکه گروه درباره خود چه داوری‌ای دارد، نشان می‌دهد برچسب‌زنی و برچسب‌کنی، هر دو از سوی دولت و قانون انجام می‌شود. برای نمونه، در سیاست‌ها و قانون‌های ضد تروریسم ایالات متحده، جبهه آزادی‌بخش فلسطین، جهاد اسلامی فلسطین و جبهه مردمی آزادی فلسطین، همگی در زمره سازمان‌های تروریستی‌اند که باید با

1. Linguistic Trajectory
2. a new breed of terrorist
3. terror in the mind of God

آنها برخورد کرد (Country reports on terrorism, 2007: 6). در برابر، همین گروه‌ها به پشتیبانی دولت ایران پشت‌نگرم هستند تا جایی که این پشتیبانی از سیاست بیرونی دولت گذشته و به قانون می‌رسد. برای نمونه، بر پایه ماده ۲ قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین، مصوب ۱۳۶۹/۲/۱۹:

«دولت جمهوری اسلامی ایران می‌تواند صندوق کمک‌های انسانی را جهت حمایت از مردم فلسطین تشکیل دهد و کمک‌های مسلمانان و افراد آزادی‌خواه جهان را جمع‌آوری و در جهت حمایت و تقویت آوارگان فلسطینی و مردم مظلوم و مبارز سرزمین فلسطین انتفاضه صرف نماید.»

فراتر از آن، پشتیبانی مالی و معنوی از خانواده‌های سازمان‌های پیش‌گفته و بلکه، همه کسانی است که به آنها دلبسته و یاری‌شان می‌دهند. طبق ماده ۳ همین قانون:

«بنیاد شهید انقلاب اسلامی و بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، با اذن ولی امر مسلمین و هلال احمر جمهوری اسلامی ایران، موظفند از خانواده‌های شهید، جانبازان، اسرا و مفقودین سرزمین‌های اشغالی و سایر شهدایی که از بقیه نقاط جهان در راه آزادی فلسطین به شهادت می‌رسند، در حد توان، حمایت معنوی و مادی نمایند.»^۱

با آنکه گروه‌های تروریستی در پی رسیدن به آرمان‌های خود، پاسخ‌دهی (مسئولیت) اقدام‌هایشان را می‌پذیرند و به گونه‌ای اقرار می‌کنند که قانون کیفری را شکسته‌اند، ولی باز هم نباید پنداشت کنش آنها صرفاً بزهی است که در پی باورشان بنیاد گرفته است، زیرا هرچند رفتار تروریست‌ها از دید قانون و دولت‌ها، کنش است، ولی از دید خودشان، واکنشی است به

۱. حماس یکی از گروه‌هایی است که کشورهای باختری از آن به گروه تروریستی یاد می‌کنند، ولی در همان حال، در نزد برخی دولت‌های خاوری و از جمله ایران، گروهی است که در برابر یورش اسرائیلیان به سرزمین‌های اسلامی ایستاده و پایداری کرده است. در پی درگیری اسرائیل و حماس در نوار غزه و کشتار غیرنظامیان توسط صهیونیست‌ها در دیماه ۱۳۸۷، مجلس شورای اسلامی به نشانه اعتراض به اقدامات اسرائیل در غزه، با اکثریت ۱۹۳ رأی موافق و بدون رأی مخالف کلیات طرح دوفوریتی الزام دولت به حمایت همه‌جانبه از مردم فلسطین را تصویب و بلافاصله، بررسی جزئیات آن را آغاز کردند. این طرح، در جلسه علنی روز چهارشنبه ۱۳۸۷/۱۰/۱۱ به تصویب مجلس و در ۱۳۸۷/۱۰/۱۵ به تأیید شورای نگهبان رسید.

رفتارهای پیشین قربانی (دولت‌ها). شگفت آنکه، واکنش آنانکه تروریست نامیده شده‌اند، گونه‌ای کشاکش با حقوق بشر و مردم‌سالاری پنداشته شده است؛ به ویژه از زمان فروپاشی شوروی که ایالات متحده، سردمدار حقوق بشرگرایی در جهان گردید و در این راه، سیاست و ادارنمودن کشورهای نامردم‌سالار به گزینش چارچوب مردم‌سالاری را گزید. چندانکه بوش نخست، رئیس جمهور آمریکا، در سال ۱۹۹۱، به هنگام گزارش سالیانه به کنگره گفت: «در بین ملل جهان، ایالات متحده تنها کشوری است که هم از حسن شهرت برخوردار است و هم از وسایل لازم برای رهبری» (به نقل از: قنبرلو، ۱۳۸۴: ۸).

این سخن بوش، تکرار اندیشه نازی در پیش از جنگ جهانی دوم بود که از آموزه‌های فیلسوفانی چون هگل پشتیبانی می‌شد. هگل گفته بود:

«در هر عصری یک ملت هست که وظیفه گذراندن جهان را از مرحله دیالکتیکی که بدان رسیده است، بر عهده دارد. علاوه بر ملل، ما باید اشخاص تاریخی را نیز به حساب آوریم و این اشخاص، رجالی هستند که آن تحولات دیالکتیکی را که باید در عصر آنها صورت بگیرد، در هدف‌هایشان تجسم یافته است. این اشخاص قهرمانند و حق دارند قوانین اخلاقی معمول را نقض کنند» (طاهری، ۱۳۸۶: ۲۹۶).

با این حال، باید پذیرفت بزه‌های تروریستی یا پشتیبانی از آنها، تنها برچسب نیست که از سوی دولت‌های باختری بر برخی از مسلمانان زده می‌شود. بخشی از ریشه‌های تروریسم به باورهای نادرست برخی مسلمانان بر می‌گردد و برخی نیز به ستمی که سال‌ها از سوی کشورهای دیگر، به ویژه کشورهای غربی بر آنها رفته است. پس، شناخت بزه تروریستی، وابسته به در نظر گرفتن همه این عامل‌هاست و درست‌نگری به ما می‌آموزد هم اقدام تروریست‌ها و هم زورگویی و فراگرایی (تبعیض) برخی کشورهای قدرتمند باختری، هر دو ستم است، با این تفاوت که یکی در ستیز با قانون است و دومی در پناه قانون. به هر حال، سنجه تروریسم، قانون است و بر پایه آن، هرگونه خشونت، حتی اگر با عالی‌ترین باورها رخ دهد، سزاوار کیفر است. بنابراین، چون بزه‌های تروریستی با کیفر روبرو هستند، در گستره حقوق کیفری نیز جا می‌گیرند. فقه کیفری اسلام نیز بر همین رویکرد استوار است.

ب. تروریسم همچون تهدید

از نگاه درون‌فقهی یا همان نگاهی که بر پایه گزاره‌ها و دستورهای فقهی جای می‌گیرد، اقدام‌های تروریستی به عنوان رفتار خشن و نکوهش‌شده شناخته می‌شود. اینجاست که باید از واژه «تروریسم» که بر گرایش‌های سیاسی و اندیشه‌ای روی دارد، دوری کرد و از تعبیر «اقدام تروریستی» که بر رفتار خشن و سرزنش‌پذیر گواهی می‌دهد، بهره برد.

در فقه، که یکی از منابع اصلی قانون‌گذاری کیفری در ایران به شمار می‌رود، سخنی از ترور و اقدام تروریستی به میان نیامده، ولی پیرو این نکته که معنای واژه ترور، هراس است، می‌توان به محاربه اشاره کرد که برای هراساندن مردم است. هرچند معنای لغوی ترور و محاربه یکی نیست، ولی نقش هراساندن که در هر دو واژه بسیار برجسته است، سبب می‌شود این دو بسیار به هم نزدیک گردند. افزون بر این، تروریسم با بغی نیز نسبتی دارد و آن اینکه در هر دو، انگیزه‌های سیاسی با خشونت جنگ‌افزارانه بر ضد حاکمیت نمود می‌یابد و از این رو، شاید بتوان بخشی از تروریسم را با عنوان «بغی» تبیین کرد. در کنار محاربه و بغی، دو واژه دیگر نیز در فقه آورده شده که از آنها به «فتک» و «افساد فی الارض» یاد می‌شود. فتک به معنای کشتن از سر غافل‌گیری است که در همان معنای قتل عمد می‌گنجد. افساد فی الارض نیز، به ویژه در قرآن کریم، در کنار دو بزه قتل و محاربه آمده و به همین دلیل، در فقه استقلال ندارد و در کنار دیگر عنوان‌ها مطرح می‌شود. در این نوشتار نیز این تعبیر در زیر محاربه آورده می‌شود. پس، برای دانستن جایگاه تروریسم در فقه و در مقام تهدید امنیتی، باید به دو تعبیر «محاربه» و «بغی» پرداخت.

۱. تروریسم چون محاربه

برجسته‌ترین منبع بزه‌انگاری محاربه در فقه، آیه ۳۳ سوره مائده است که می‌فرماید: «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة

عذاب عظیم»^۱ با روی آوردن به این آیه، محاربه به عنوان یکی از بزه‌های مستوجب حد در فقه پیش‌بینی شده است. بیشتر فقیهان با بیان جمله شناخته شده "تجرید السلاح لآخافه الناس" به تعریف محاربه پرداخته‌اند و گاه‌گاه از سلاح نیز به شمشیر یاد کرده‌اند؛ چندانکه گفته‌اند: «محارب کسی است که شمشیری را برهنه می‌کند یا آن را تجهیز می‌نماید تا مردم را بترساند و می‌خواهد در زمین افساد کند» (خمینی/امام، ۱۳۸۶: ۵۲۴).

ترساندن مردم یکی از پاره‌های بنیادین تعریف فقیهان از محاربه است، در حالی که این ویژگی در آیه ۳۳ سوره مائده پیش‌بینی نشده است. با این حال، ماده ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی نیز از آورده‌های فقیهان پیروی کرده و قصد هراساندن مردم را به عنوان یکی از پاره‌های تشکیل‌دهنده رکن مادی محاربه دانسته است. بر پایه این ماده، هر کس برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد، محارب و مفسد فی الارض می‌باشد. با همین شرط "هراساندن" است که برخی محاربه و تروریسم را یکی می‌دانند و بر این باوراند که «در نظام اسلامی، تروریسم همان محاربه که عبارت است از هر گروه اعم از شخص واحد، حکومت، حزب، جمعیت و سازمان که قیام مسلحانه و ایجاد رعب و هراس کنند و امنیت را در جامعه سلب و نقض کنند» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰: ۱۸۳). برخی نیز با همین پندار، برخی از گونه‌های تروریسم که هیچ جایگاه فقهی ندارد، همچون سوء قصد به جان مقامات یا بزه‌های ضد امنیت هواپیما را در زمره "جرایم در حکم محاربه و افساد فی-الارض می‌دانند. (گلدوست جویباری، ۱۳۸۷: ۱۴۰ و ۱۴۱)

بزه تروریستی از محاربه جداست. محاربه به معنای برکشیدن جنگ‌افزار برای ترساندن (تجرید السلاح لآخافه الناس) است، ولی در اقدام‌های تروریستی نه شرط بودن جنگ‌افزار لازم است و نه بهره‌گیری صرف از سلاح برای ترساندن، موجب تحقق آن می‌شود. افزون بر این، از حیث نتیجه و قصد مرتکب نیز میان این دو ناهمگونی‌هایی هست. پیامد محاربه تنها ترساندن مردم است که در دیدگاه برخی حقوقدانان، حتی ترساندن نیز بایسته نیست و تنها

۱. سزای کسانی که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و به فساد در زمین می‌کوشند، این است که آنها را بکشید یا به دار آویزید یا درستان و پاهایشان را بر وارونه هم ببرید یا از زمینشان (محل سکونت) برانید. این سزا برای خواری آنها در این جهان است و در جهان دیگر برای آنها کیفری بزرگ است.

قصد ترساندن بس خواهد بود، در حالی که پیامد تروریسم بسیار بیشتر از ترساندن بوده و کشتن، ضرب و جرح، ویرانگری، ربایش هواپیما و مانند اینها را نیز در برمی‌گیرد. افزون بر این، محاربه کنشی بر ضد امنیت اجتماعی است و هدف آن مردم است، در حالی که تروریسم، اقدامی بر ضد امنیت ملی و هدف پایانی آن دولت است.

در اینجا، این پرسش به میان می‌آید که آیا می‌توان، تروریسم را مصداقی از افساد فی‌الارض دانست؟ افساد فی‌الارض، همچون محاربه در آیه ۳۳ سوره مائده پیش‌بینی شده است. در آیه ۳۲ همین سوره نیز در کنار قتل آمده است که بر پایه تفسیر رشید رضا، آهنگ از فساد در زمین در آیه پیش‌گفته، برای بازداشتن از قتل است. به سخن دیگر، «علت منع قتل در قرآن، منع فساد در زمین است» (رشید رضا، بی‌تا: ۳۵۲). در جایی دیگر، وی با پیوند حدیث به ابن جریر و سپس به مجاهد، فساد را عبارت دانسته است از: «زنا، سرقت، کشتن مردم و از میان بردن نسل». (همان: ۳۵۷). با آنکه واژه "فساد" چندین بار در قرآن به کار رفته، ولی فساد پیش‌بینی‌شده در آیه ۳۳ سوره مائده، داستان بسیار درازی دارد. بیشتر مفسران، افساد فی‌الارض را معنا و پیامد محاربه می‌دانند، همچنانکه در آیه ۳۲، فساد در زمین، پیامد قتل دانسته شده است. بر پایه دیدگاه علامه طباطبایی، «جمله "یسعون فی الارض فساداً" که دنبال محاربه و جنگ ذکر شده، معنای منظور (چیزهایی که به هدر دادن و باطل کردن اثر امور مورد ولایت و حکومت الهی پیامبر باشد نظیر جنگ کفار با پیامبر و اخلال‌گری قطاع‌الطریق) را معین می‌کند که همان فساد در زمین یا اخلال به امنیت عمومی و راهزنی است نه هر جنگ و محاربه با مسلمانان. بنابراین، روشن است که منظور همان اخلال به امنیت عمومی است. اخلال به امنیت عمومی و ایجاد خوف و هراس و نشان دادن آن به جای امنیت که طبعاً و به حسب عادت جز با به کار بردن اسلحه و تهدید به قتل نمی‌شود و به همین جهت، در روایات فساد را به کشیدن شمشیر و نظیر آن تفسیر نموده‌اند» (طباطبایی، بی‌تا: ۱۸۸). این تفسیر از سوی فقیهان نیز پذیرفته شده و در نوشتارهای فقهی به جستاری جداگانه به نام افساد فی‌الارض به عنوان بزه پرداخته نشده است. برخی دیگر نیز با دستاویز روایت و تفسیر ابن مجاهد «جمله یسعون فی الارض فساداً را افزون بر محاربه، بر زنا، قتل و سرقت نیز تسری داده‌اند که در قرآن به آنها پرداخته شده است» (قرطبی، بی‌تا: ۱۵۶).

برخی نیز « افساد فی الارض و محاربه را دو تأسیس جداگانه می‌دانند و افساد فی الارض را تمامی گناهایی می‌دانند که دارای مفسده عمومی هستند» (حبیب‌زاده، ۱۳۷۰: ۳۷) در باب هفتم کتاب حدود در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، محاربه و افساد فی الارض در کنار هم آمده و از نگاه قانونی، افساد فی الارض عنوان جداگانه‌ای ندارد، ولی قانون‌گذار ایران در برخی مقرره‌های کیفی که بیشتر چهره مالی و اقتصادی داشته، از عنوان "افساد فی الارض" به تنهایی سود جسته است. جداسازی افساد فی الارض از محاربه در لایحه جدید قانون مجازات اسلامی نیز جای پای دارد^۱ و هرچند از نگاه قانونی هنوز پیوند تروریسم و افساد فی الارض جای درنگ دارد، ولی از نگاه فقهی، چون افساد فی الارض رفتار نیست و پیامد رفتارهایی مانند قتل و محاربه است، نمی‌تواند عنوان تروریسم را نیز زیر پوشش خود قرار دهد.

۲. تروریسم چون بغی

پیش از این گفته شد که جنگ با سرکشان (جهاد با بُغات)، یکی از جهادهایی است که همچون جهاد آغازگرانه، واجب عینی است. بغات « به مسلمانانی گفته می‌شود که علیه پیشوای معصوم دین قیام کرده باشند، مانند خوارج نهروان» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸: ۱۱۲).

۱. جداسازی لایحه جدید قانون مجازات اسلامی بسیار درنگ‌آمیز است و هرچند محاربه به عنوان بزه مفید پیش‌بینی شده و از این جهت بر قانون کنونی برتری دارد، ولی بزه‌انگاری افساد فی الارض با بسیاری از بزه‌های دیگر هم‌پوشانی دارد. بر پایه ماده ۲۸۱ لایحه جدید، محاربه عبارت است از کشیدن سلاح به قصد جان، مال یا ناموس مردم یا ارباب آنها، به نحوی که موجب ناامنی در محیط گردد. هرگاه کسی با انگیزه شخصی به سوی یک یا چند شخص خاص سلاح بکشد و عمل او جنبه عمومی نداشته باشد، محارب محسوب نمی‌شود. همچنین است کسی که به روی مردم سلاح بکشد، ولی در اثر ناتوانی موجب سلب امنیت نشود. بر پایه ماده ۲۸۸ لایحه نیز، هر کس به طور گسترده، مرتکب جرم علیه امنیت داخلی یا خارجی، اختلال در نظام اقتصادی کشور، آتش سوزی، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایرکردن مراکز فساد و فحشا گردد، به گونه‌ای که موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی و ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع گردد، مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد.

پس سرکشان یا بغات باید مسلمانانی باشند که بر فرمان‌روای عادل در سرزمین اسلامی با جنگ‌افزار شوریده باشند. همین نکته، نخستین فرق برجسته اقدام تروریستی از بغی را آشکار می‌کند و آن این که بغی تنها از سوی مسلمان (در برخی گفته‌ها، مسلمان مرد) سر می‌زند، ولی اقدام تروریستی، رفتاری است که ممکن است از همگانی سر بزند.

جنگ با بغات با فراخوان امام عادل یا جانشینش انجام می‌گیرد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۴۸۱). جدا از اینکه امام عادل کیست و آیا در این هنگام که در نبود امام عادل و معصوم (با توجه به روش امام علی در برخورد با بغات)، پدید آمدن بغی و پیکار با آن تصورشدنی است یا خیر، فراخوان امام عادل نشان‌دهنده این است که بغی از جهت چیستی، نوعی جنگ به شمار می‌رود و برخورد با آن در اختیار دادگاه، قوه قضائیه یا پلیس نیست، بلکه باید امام عادل یا جانشین وی به طور مستقیم دستور جنگ بدهد، در حالی که هرچند تروریست‌ها برآند تا خود را جنگ‌آور نشان دهند، ولی تروریسم، جنگ نیست، زیرا تروریست‌ها نه جنگ رو در رو را می‌آزمایند و نه با سربازان و جنگ‌آوران به ستیز برمی‌خیزند.

تا پیش از بنیادگرفتن مقرره‌های بین‌المللی درباره جنگ، دو گزاره بنیادین در اندیشه‌های فلسفی بر شیوه جنگ‌آوری سایه انداخته بود: یکی دادگرانه‌بودن توسل به جنگ^۱ و دومی دادگرانه‌بودن رفتارهای جنگی^۲. گزاره نخست درباره شیوه آغازیدن جنگ بود که باید دارای ویژگی‌های زیر باشد: «یک- جنگ باید از سوی یک قدرت قانونی آگاهی داده شده و آغاز گردیده باشد. دو- سبب پیش‌دستی در جنگ باید دادگرانه باشد. سه- جنگ، واپسین دستاویز باشد. چهار- برای آغازگر، به طور بخردانه، دورنمای پیروزی وجود داشته باشد. پنج- خشونت به کار رفته، باید سازگار (متناسب) با اندازه پایداری طرف درگیر باشد» (Coady, 2002, 11). گزاره دوم نیز درباره چگونگی رفتار در جنگ است که دارای دو اصل است: «اصل فرق‌گذاری که بر پایه آن، جنگ تنها نسبت به هدف‌های قانونی روا داشته شود. اصل تناسب که با دستاویز آن، شیوه‌های خشونت‌آمیز، آسیب بیشتری در سنجش با گناه اصلی طرف درگیر،

1. Jus ad bellum

2. Jus in bello

به بار نیاورد» (Ibid). به ویژه، اصل نخست که دربردارنده یورش نبردن به غیرنظامیان است، برجسته‌ترین سنجه فرق‌گذاری میان جنگ و تروریسم است.

تروریسم همچون جنگ، پیرو زمان و مکان نیست، چون نه تنها مکان تروریسم در سطح کشورهای جهان پراکنده است، بلکه تروریسم همچون جنگ که آغاز و پایانی دارد، در یک دوره زمانی معین رخ نمی‌دهد. از این رو، این خود سبب می‌شود تا از یک سو، ادعای جنگ با تروریسم نیز به زیر سایه نامکانی و نازمانی فرو رود و از سوی دیگر، نتوان تروریسم را یکجا در زیر یکی از چهار عنوان مجرمانه پیش‌بینی‌شده در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (جنایات بر ضد بشریت، نسل‌زدایی، بزه‌های جنگی و دست‌اندازی سرزمینی) جای داد، هرچند ممکن است برخی رفتارهای تروریستی با سنجه‌های جنایت ضد بشریت یا نسل‌زدایی همخوانی داشته باشد.

تروریسم، همچنین، به طور خرد و کلان نمود می‌یابد و از تهدید شخص گرفته تا کشتار انسان‌ها دنباله می‌یابد و بیشتر این مصداق‌ها، از ریشه با جنگ سنجیدنی نیستند. اقدام‌های تروریستی بر پایه بسیاری از گزاره‌های کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو از مرزهای جنگ جوانمردانه و هنجارمند بیرون است. بنابراین، نمی‌توان از عنوان بغی برای تروریسم نیز بهره برد. از همه برجسته‌تر اینکه، رویکرد همه قانون‌گذاران جهان به تروریسم، بزه‌بودن این پدیده است و از این رو، تروریست بزهکاری است که باید مشمول دادرسی کیفری شود، ولی باغی جنگجوی مخالف حکومت اسلامی است که باید مقررره‌های اسیر جنگی بر وی بار گردد.

به لحاظ پیامد و هدف نیز میان تروریسم و بغی فرق هست. بغی بر ضد امام عادل است که باید جنگ‌افزارانه باشد، ولی تروریسم افزون بر شخص، بر ضد دارایی‌ها نیز رخ می‌دهد. جدا از این، در انجام تروریسم، بودن جنگ‌افزار بایسته نیست، ولی در بغی، خیزش چندنفری و جنگ‌افزارانه بر ضد پیشوای دادگر، بایسته است.

نتیجه گیری

تروریسم، پدیده ای است ترکیبی که مفهوم آن به شدت از موقعیت مکانی و زمانی متأثر است. از سوی دیگر، این مقوله، دستاویزی برای برخی دولت‌ها شده تا به بهانه مبارزه با آن، منافع و اهداف خود را پیش ببرند. از این حیث، در آغاز قرن بیست و یکم که تروریسم بازتابی از نگاه مسلمانان به مقوله خشونت دانسته شده، طرح جایگاه تروریسم در منابع اسلامی را ضروری می‌کند. با بررسی این منابع و سنجش آن با گزاره‌های پذیرفته‌شده اسلامی، می‌توان دریافت که طرح جهادگرایی یا تروریسم اسلامی، از دو مقوله ناشی می‌گردد که هیچ‌یک با منابع اسلامی سازگار نیستند: یکی انگ کشورهای غربی به پشتیبانی اعتقادی مسلمانان از تروریسم و دیگری، در برداشت ناروای مسلمانان افراطی از مقوله جهاد.

با توجه به برجستگی دو منبع قرآن و سنت برای فقه، نص‌گرایی و روایت‌نویسی در نوشته‌های فقهی، به عنوان یک ویژگی برجسته به شمار می‌رود. به همین دلیل، پدیده‌هایی که در فقه پیش‌بینی نشده‌اند، از نگاه این رشته از دانش‌های انسانی، جایگاهی ندارد. در نگاه نخست، پیوند تروریسم با فقه چنین است؛ زیرا در هیچ جُستاری از فقه به موضوع تروریسم یا اقدام تروریستی در معنای امروزی پرداخته نشده است، ولی با دستاویز بررسی‌های مفهومی که بر خلاف نص‌گرایی و به دنبال سازگاری دادن تروریسم با گزاره‌ها و آموزه‌های فقهی است، می‌توان میان فقه و تروریسم، این پیوند را یافت.

نگاه برون‌فقهی به تروریسم در گرو بررسی آموزه‌های فقهی است. دو مقوله جهادگرایی و خون‌روایی (مهدورالدم‌شناختن دیگری) با برداشت ناروا، خاستگاه برخی رفتارهایی شده‌اند که با معنای امروزی تروریسم سازگاری دارد. در اینجا، تروریسم همچون پدیده ارزشی و باورگونه دانسته می‌شود. همین جهادگرایی و خون‌روایی، سبب شده کشورهای باختری، انگ تروریسم را بر کشورهای مسلمان و مسلمانان بزنند. راستی آن است که بر پایه دیدگاه فقه شیعی، در عصر جدید و در نبود پیشوایان عادل و معصوم، نه تجویزی برای جهاد است و نه دریچه‌ای برای خون ریختن دیگری. افزون بر این، مقرره‌های جهاد، از ریشه با اقدام‌های تروریستی همخوانی ندارد و از این‌رو، باید پذیرفت جهادگرایی (که در برابر اقدامات تروریستی به کار برده می‌شود) عنوانی است که با جهاد فقهی یا شرعی هم‌نمایی نمی‌کند، بلکه

اقدامی خودسرانه و خشن بوده و بر خلاف جهاد که هم‌زمان در میدان جنگ با هم در ستیزاند، در تروریسم، بیشتر کسانی که از سر غافل‌گیری کشته می‌شوند، بیگناه و ناشناخته بوده و در کارزار با تروریست‌ها نبوده‌اند. از این‌رو، تروریسم هیچ توجیه شرعی ندارد و با پذیرش این نکته در نزد مسلمانان، انگ‌زنی کشورهای غربی نیز کم‌رنگ خواهد شد.

نگاه درون‌فقهی به تروریسم، هرچند همراه با ماندکردن این پدیده با محاربه (به عنوان یک بزه مستوجب حد) یا بغی (به عنوان یکی از طرف‌های جهاد با مسلمانان پیرو امام عادل) و در نتیجه، کیفر دادن تروریست‌ها یا جنگیدن با آنهاست، ولی چنانکه گفته شد، تروریسم به طور دقیق با هیچ‌یک از عنوان‌های فقهی سازگار نیست. از این‌رو، قانون‌گذار ایران باید برای اقدام‌های تروریستی مقرره‌ای نوین بگذارد و چون این پدیده، مفهومی بین‌المللی داشته و خواست جهانی برای پیکار با آن نیز بنیاد گرفته است، در کنار بزه‌انگاری آن، به اسناد جهانی پیکارگر با اقدام‌های تروریستی نیز بپیوندد.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۵): *نهضت مشروطه ایران*، تهران: پیام.
- آرمین، محسن (۱۳۸۵): *بررسی و نقد آرای مفسران مشهور معاصر قرآن درباره آزادی‌های سیاسی و اجتماعی*، رساله دوره دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس.
- اشراق، محمد کریم (۱۳۶۰): *تاریخ و مقررات جنگ در اسلام*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- القاضی ابی یعلی محمد بن الحسین الفراء و ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی الماوردی (۱۴۰۶): *الاحکام السلطانیة*، مرکز النشر مکتب العلم الاسلامی، الطبعة الثانية.
- القرطبی، محمد بن احمد الانصاری (بی تا): *الجامع الاحکام القرآن*، الجزء السادس.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۰): «آیا اسلام یک خطر جهانی است؟»، در *مجموعه حقوق بشر از منظر اندیشمندان*، گردآوری محمد بسته‌نگار، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پرکینز، جان (۱۳۸۵): *اعترافات یک جنایتکار اقتصادی*، برگردان میرمحمد نبوی و خلیل شهابی، تهران: اختران.
- جبی عاملی، زین‌الدین (۱۳۸۴): *الروضه البهیه فی الشرح للمعه الدمشقیه*، الجزء الثالث، نشر ارغوان دانش، الطبعة الثانية.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۸): *ترمینولوژی حقوق*، تهران: کتابخانه گنج دانش، چ چهارم.
- جنیدی، فریدون (۱۳۷۸): *حقوق بشر در جهان امروز و حقوق جهان در ایران باستان*، تهران: بلخ.
- حبیب‌زاده، محمدجعفر (۱۳۷۰): *بررسی جرم محاربه و افساد فی الارض*، تهران: کیهان.
- حر عاملی، شیخ محمد بن حسن (۱۴۱۴): *وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، مجلد ۱۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- خسروی، غلامرضا (۱۳۸۴): «ابو الاعلی مودودی»، در *اندیشه سیاسی در جهان اسلام*، علی‌اکبر علیخانی و همکاران، ج دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۶): *تحریر الوسیله*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ دوم.
- رشید رضا، محمد (بی تا): *تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)*، المجلد السادس، بیروت: دار المعرفه، الطبعة الثانية.

روسو، ژان ژاک (۱۳۵۲)؛ *قرارداد اجتماعی یا اصول حقوق سیاسی*، برگردان منوچهر کیا، تهران: گنجینه، چ دوم.

زکریا، فرید (۱۳۸۵)؛ *آینده آزادی: اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی*، برگردان امیرحسین نوروزی، تهران: طرح نو، چ دوم.

سید قطب (۱۳۷۸)؛ *نشانه‌های راه*، برگردان محمود محمودی، تهران: احسان.

سیمبر، رضا (زمستان ۱۳۸۵)؛ «تطبیق تعریف تروریسم از دیدگاه برخی بازیگران مؤثر در نظام بین‌الملل»، *راهبرد*، شماره ۴۲.

شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۵۰)؛ *الملل و النحل*، برگردان افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، با تصحیح و تحشیه سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران: اقبال.

صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۸۲)؛ *جهاد در اسلام*، تهران: نشر نی.

طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۶)؛ *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب*، تهران: قومس، چ هشتم.

طباطبایی، سید محمد حسین (بی‌تا)؛ *تفسیر المیزان*، برگردان محمد علی گرامی قمی، جلد ۱۰، قم: دار العلم، چ دوم.

علامه حلی (۱۴۱۳)؛ *قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى.

قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۴)؛ *اثرات حقوق بشرگرایی سیاست آمریکا بر امنیت جمهوری اسلامی ایران*، گزارش راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کسروی، احمد (۱۳۸۴)؛ *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: صدای معاصر و مجید، چ پنجم.

گلدوست جویباری، رجب (۱۳۸۷)؛ *جرایم علیه امنیت کشور: بررسی فقهی و حقوقی محاربه و جرائم مشابه*، تهران: جنگل.

لويس، برنارد (۱۳۶۳)؛ *پیدایش اسماعیلیه، در مجموعه اسماعیلیه در تاریخ*، برگردان یعقوب آژند، تهران: مولی.

محقق حلی، نجم الدین جعفر بن الحسن (۱۳۷۹)؛ *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، المجلد الثاني، الطبعة الخامسة، تهران: استقلال.

منتظری، حسینعلی (۱۳۷۹)؛ *مبانی فقهی حکومت اسلامی، جلد اول: دولت و حکومت*، برگردان محمود صلواتی، تهران: سرایی، چ دوم.

موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۸۰)؛ «مسأله ترور و تروریسم از منظر اسلام»، *همایش تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل*، مرکز مطالعات توسعه قضایی و دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری.

نجفی، شیخ محمد حسن (بی‌تا)؛ *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، الجزء الحادی و العشرون، دار احیاء التراث العربی، الطبعة السابعة.

نوری، شیخ فضل الله (۱۳۷۴)؛ «حرمت مشروطه»، در *رسائل مشروطیت*، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: کویر.

نویمان، فرانتس (۱۳۷۳)؛ *آزادی و قدرت و قانون*، برگردان عزت الله فولادوند، تهران: خورازمی.

هاجسن، م.گ.س (۱۳۶۳)؛ «دولت اسماعیلیه (نزاریان ایران)»، در *اسماعیلیان در تاریخ*، برگردان بعقوب آژند، تهران: مولی.

- Andrew, Sinclair (2003); *An anatomy of terror: a history of terrorism*, London: Macmillan.
- Bergesen, Albert J and Han Yi (2005); "New directions for terrorism research", *International Journal of Comparative Sociology*, Volume 46.
- Coady, Tony and Michael O Keefe (2002); *Terrorism and Justice: Moral Argument a Threatened World*, Melbourne University Press.
- Napoleoni, Loretta (2003); *Modern Jihad: Tracing the dollars behind the terror networks*, Pluto Press.
- Oliverio, Annamarie and Lauderdale Pat (2005); *Terrorism as Deviance or Social Control*, London: SAGE.
- Silberstein, Sandra (2002); *War of words: Language, politics and 9/11*, Routledge.
- Trotsky, Leon (2004); "A defense of red terror", in *Terrorism: the philosophical issues*, Palgrave & Macmillan.